

گفت و گوی صبا با عوامل فیلم قطع فوری

آخرین نقش علی انصاریان در ستایش

مریم بحر العلومی فیلمساز جوانی است که در سومین فیلم مستقل خود با عنوان «قطع فوری» نگاه متفاوتی به مقوله مرگ و ترس از آن ارائه کرده است. این فیلمساز که فیلمش را در ستایش مرگ می‌داند، معتقد است که این باور نسبت به مرگ می‌تواند ما را به انسان‌های بهتری در زندگی تبدیل کند. این فیلم در کنار ایده جذابش، با یک اتفاق غیرمنتظره و ناگهانی هم روبرو شد و علی انصاریان بازیکن سابق و محبوب فوتبال و یکی از بازیگران نام‌آشنا اما نوظهور خود را به فاصله کوتاهی بعد از پایان فیلمبرداری بر اثر کرونا از دست داد و فقدان ناباورانه او بسیاری از مردم ایران را در بهت و آندوه بزرگی فرو برد. خبرنگار صبا با مریم بحر العلومی و سامان صفاری درباره «قطع فوری» و آخرین نقش آفرینی علی انصاریان به گفت و گو نشسته است که در ادامه می‌خوانید.

فاطمه حمیره
گفت و گو



مریم بحر العلومی:

اگر حمایت نشوم دیگر فیلم نخواهم ساخت

درباره فیلم قطع فوری و فیلمنامه این اثر بگویید که ایده آن چطور شکل گرفت و پرداخته شد؟

شبی در تهران حدود سال ۹۶ یا ۹۵ زلزله‌ای رخ داد که تا دم صبح مردم بیرون از خانه ماندند و من نیز به همراه مادرم و همسایه‌ها چند ساعتی از شب را بیرون از منزل سپری کردیم و این جرقه اصلی شکل‌گیری این ایده در ذهنم بود.

موضوع ترس از مرگ و طلاق که متأسفانه آمار آن در جوامع امروزی رو به افزایش است، یکی از دغدغه‌هایی بود که دوست داشتم بتوانم در بستر سینما درباره آن صحبت کنم و از داشته‌ها، دوست داشتن‌ها و زندگی در لحظه بگویم. من لزوماً مخالف طلاق نیستم اما فکر می‌کنم بسیاری از طلاق‌ها دلیل قانع‌کننده و پیچیده‌ای ندارند و به دلایل متعدد از جمله نبود آگاهی لازم و فرهنگسازی و همچنین نبود پشتیبانی لازم از طرف خانواده‌ها اتفاق می‌افتد و مسیر زندگی افراد را تغییر می‌دهند.

مضمون فیلم قطع فوری درباره نگرش به مرگ و زندگی است. شما به مرگ چگونه نگاه می‌کنید و فکر می‌کنید نوع نگاه مردم ایران به مرگ چه تأثیری بر کیفیت زندگی آنها می‌گذارد؟

چار چوب فیلم قطع فوری پرداختن به همین سوال شماسست و دقیقاً نگاه من به عنوان فیلمساز مولف در فیلم مستتر است. این که چقدر می‌توانیم با مرگ باوری به خواسته‌هایمان نزدیک‌تر شویم و زمان را برای خودمان کوتاه‌تر کنیم تا بتوانیم در لحظه زندگی کنیم. ما ضرب‌المثل‌های بسیاری داریم که بر همین نکته تأکید دارند اما هیچ وقت عملی نمی‌شوند از جمله این که «چه کسی فردا دیده است»، «چه کسی از فردایش خبر دارد». این ضرب‌المثل‌ها را باید درک و زندگی کرد. من تلاش کردم به حلقه وصل تمامی این معضلات که همان عشق و مهر گم شده است و همه اینها زیرمجموعه درک کوتاه بودن دوران زندگی است، پردازم.

در سال‌های گذشته مرگ‌های ناباورانه و ناگهانی بسیاری را دیدیم و تجربه کردیم. از دست دادن‌هایی که تا یک ساعت قبل از آن قابل تصور

نبود. همه این‌ها برایم چالش‌های ذهنی بود که چرا این اتفاقات برای ما تلنگری نیست که این قدر به خودمان سخت نگیریم.

به قول مرحوم پدرم که می‌گفت چرا این اتفاقات فقط از بهشت زهرا تا میدان توحید تداوم دارد و بعد از آن فراموش می‌کنیم.

این نگاه من در فیلم قطع فوری بود که بتوانیم با درک مرگ و شاید حتی در ستایش مرگ انسان‌های بهتری باشیم.

این فیلم با آخرین نقش آفرینی علی انصاریان همزمان شد که تازه به عنوان یک بازیگر دیده شده بود و می‌توانست آینده درخشانی را نیز در سینما داشته باشد. درباره حضور او در این فیلم بگویید که چطور انتخاب شد؟

احساسم این بود که شاید کائنات، جریان هستی، پروردگار یا نیروی ویژه و عظیمی ما را به سمت پیامی که فیلم داشت سوق داد و با رفتن

علی انصاریان بر مسئله‌ای که فیلم دنبال می‌کرد، صحنه گذاشت. علی انصاریان را از سال‌ها قبل می‌شناختم. سال ۸۶ اولین بار در مراسم سوگواری یک دوست مشترک که در جوانی از دنیا رفت، از نزدیک با هم آشنا شدیم که من قصه او را در قالب شخصیت لیلا با نقش آفرینی درخشان شقایق فراهانی قرار دادم.

از دست دادن انصاریان یکی از سوگ‌هایی بود که در زندگی شخصی خودم به تلخی آن را تجربه کردم آن هم در شرایطی که روزها و ساعت‌ها درباره موضوع فیلم که راجع به ارزش زندگی و مرگ باوری بود، با همدیگر صحبت می‌کردیم و در قالب موضوع اصلی این فیلم تلاش می‌کردیم تا آدم‌های بیشتری را بتوانیم با طرز فکر خودمان همراه کنیم. من جمله‌ای را درباره او در مراسم افتتاحیه و اکران این فیلم گفتم که باز هم تکرار می‌کنم؛ این فیلم با از دست دادن یکی از بازیگرانش